

مبانی رجوع بیمه‌گر به مسئول حادثه

حسین علی سعدی*

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

دانشگاه امام صادق (ع)

محمدحسن صادقی مقدم

استاد گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمد مهدی منتظری

کارشناس ارشد دانشکده معارف اسلامی و حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق علیه السلام

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۴/۲۵)

چکیده

مسئله رجوع به واردکننده زیان پس از جبران ضرر از سوی بیمه‌گر، از مسائل مهم حقوق بیمه است. یافتن مبانی فقهی این رجوع با توجه به منابع فقه و حقوق اسلامی، موضوع این نوشته قرار گرفته است. قائم‌مقامی در اثر پرداخت، ریشه در حقوق فرانسه دارد و در حقوق ایران و مبانی آن اثری از آن دیده نمی‌شود. وجود یک شرط بنایی (ارتکازی) در نوع قراردادهای بیمه، نشانگر آن است که نوعاً تمام بیمه‌گذاران تمایل دارند که خسارت خود را تنها از راه دریافت غرامت بیمه جبران کرده، از اقامه دعوا خودداری کنند و آن را به بیمه‌گر واگذار نمایند. به این ترتیب «الزام ناشی از عقد» مبانی قائم‌مقامی بیمه‌گر خواهد بود.

واژگان کلیدی

اصل جانشینی، اصل غرامت، الزام ناشی از قرارداد، شرط بنایی (ارتکازی)، قائم‌مقامی بیمه‌گر، قائم‌مقامی در اثر پرداخت.

مقدمه

در بیشتر نظام‌های حقوقی دنیا، بیمه‌گر پس از پرداخت غرامت، با اقامه دعوی قائم‌مقامی، برای گرفتن خسارت به مسئول حادثه یا مدیون مراجعه می‌کند. حقوق بیمه فرانسه و به پیروی از آن، حقوق بیمه ایران، قائم‌مقامی در اثر پرداخت را به عنوان مبنای رجوع بیمه‌گر برگزیده‌اند. حقوق مدنی ایران برخلاف حقوق مدنی فرانسه به صراحت نهاد قائم‌مقامی در اثر پرداخت را به رسمیت نشناخته است؛ لذا شاید بتوان گفت که پذیرش رجوع بیمه‌گر بر مبنای قائم‌مقامی در اثر پرداخت، در حقوق ایران ممکن نیست. برخی در ماهیت رجوع بیمه‌گر، افزون بر دعوی قائم‌مقامی، سخن از دعوی مستقیم بیمه‌گر (از باب تسبیب) را به میان آورده‌اند و دسته دیگر آن را از باب دعوی ناشی از پرداخت دین دیگری و گروهی در ردیف دعوی قائم‌مقامی تلقی کرده‌اند. در این نوشتار به دنبال پاسخ پرسش‌هایی هستیم، از جمله این که مبنای ادعاشده برای این دعوا چیست؟ مبنای فقهی قائم‌مقامی بیمه‌گر در اثر پرداخت کدام است؟ چه نقدی از سوی فقهای بزرگ بر این مبنا وارد شده است؟ و در نهایت اینکه مبنای اصلی رجوع بیمه‌گر و نظریه جایگزین نظریه قائم‌مقامی در اثر پرداخت مشخصاً در خصوص جانشینی بیمه‌گر چیست؟ تاکنون عده‌ای سعی کرده‌اند دیدگاه فقیه بزرگ امامیه، مرحوم صاحب جواهر، را در مبحث تعاقب ایادی به عنوان مبنای نظریه قائم‌مقامی بیمه‌گر در اثر پرداخت مطرح نمایند (ر.ک. نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۷، ص ۳۴). در این مقاله ضمن بیان دیدگاه‌های فقها، از جمله شیخ انصاری، در نقد دیدگاه صاحب جواهر به بررسی موارد مشابه جانشینی بیمه‌گر از قبیل جانشینی غاصب پرداخت‌کننده در رجوع به مدیون اصلی، در فرض تعاقب ایادی غاصبان و نقد اصل تعاقب ایادی غاصبان در اندیشه برخی فقها، به بررسی قائم‌مقامی مرتهن در رهن مکرر و پرداخت‌کننده ثالث وجه اسناد تجاری پرداخته‌ایم. به‌باور نگارندگان این مقاله، فرضیه وجود یک شرط بنایی (ارتکازی) در قراردادهای بیمه میان بیمه‌گذاران و بیمه‌گران مبنی بر انتقال طلب بیمه‌گذار از مسئول حادثه به بیمه‌گر و الزام ناشی از آن (که قانون‌گذار در ماده ۳۰ قانون بیمه بر آن تأکید کرده)، می‌تواند وجه مناسبی برای رجوع بیمه‌گران تلقی شود که در این مقاله به بررسی درستی این فرضیه جدید در فقه و حقوق اسلامی خواهیم پرداخت.

۱. مفهوم رجوع بیمه‌گر در اثر قائم‌مقامی و تعریف قائم‌مقامی بیمه‌گر

۱.۲. مفهوم رجوع بیمه‌گر در اثر قائم‌مقامی

قائم‌مقامی یا جانشینی بیمه‌گر به معنای رجوع او به جای بیمه‌گذار یا ذی‌نفع بیمه به شخص ثالث یا مسئول حادثه (از طریق اقامه دعوی مسئولیت مدنی یا غیر آن) می‌باشد؛ رابطه و یا حادثه‌ای که بیمه‌گر به سبب وقوع آن به بیمه‌گذار یا بیمه‌شده یا ذی‌نفع بیمه‌ای، مبلغی را به

عنوان غرامت پرداخت نموده است. پرداخت غرامت گاهی به میزان زیان وارد شده و گاهی نیز کمتر از آن است؛ اما در هر حال مبلغ قابل رجوع نمی‌تواند بیش از مبلغ پرداختی بیمه‌گر باشد (کریمی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۱). در صورت کافی نبودن مبلغ غرامت برای جبران خسارت، بیمه‌گذار حق خواهد داشت تا نسبت به مبلغی که از او جبران خسارت نشده است، بر اساس قواعد عمومی مسئولیت مدنی به مسئول حادثه رجوع نماید و بیمه‌گر در این خصوص حق ایجاد محدودیتی را برای بیمه‌گذار ندارد؛ مگر آنکه این موضوع در قرارداد بیمه توافق شده باشد. بیمه‌گران و کارشناسان بیمه معمولاً در ادبیات بیمه‌ای به جای واژه «رجوع» از عناوین «بازیافت خسارت» و «ریکاوری» استفاده می‌کنند (ر.ک. مجله پیام بیمه ایران، ش ۵، ص ۷). با توجه به ماده ۳۰ قانون بیمه، قائم‌مقامی بیمه‌گر از نوع قائم‌مقامی شخصی، خاص و قانونی است (ایرانلو، ۱۳۸۶، فصل قائم‌مقامی بیمه‌گر). جانشینی بیمه‌گر معمولاً به شکل قراردادی و به این انگیزه که بیمه‌گران در عمل (در مرحله دادرسی) کمتر دچار مشکل شوند، صورت می‌گیرد. این کار برای جلوگیری از مجادله‌های حقوقی و تفهیم وجود این امتیاز قانونی به مشتریان بیمه است. در ایران، قائم‌مقامی بیمه‌گر از نوع قانونی و مستند به ماده ۳۰ قانون بیمه است؛ پس اصولاً این جانشینی به حکم قانون انجام می‌شود. اصل جانشینی در بیمه‌های اموال (اشیا و مسئولیت) و حوادث که ماهیت جبران خسارتی دارند، صورت می‌گیرد. به حکم قانون بیمه، شخص بیمه‌گر در حدودی که خسارات وارده را قبول یا پرداخت می‌کند، در مقابل اشخاصی که مسئول وقوع حادثه یا خسارت هستند، قائم‌مقام بیمه‌گذار می‌گردد و در نتیجه و به حکم ذیل ماده ۳۰ قانون بیمه، اگر بیمه‌گذار اقدامی کند که منافی با عقد یادشده باشد، در مقابل بیمه‌گر مسئول شناخته می‌شود.

۲.۲. تعریف قائم‌مقامی بیمه‌گر

صاحب‌نظران حقوق بیمه ایران و فرانسه تعریف مشخصی از قائم‌مقامی بیمه‌گر ارائه نکرده‌اند. اما با توجه به ویژگی‌های این جانشینی، می‌توان آن را این‌گونه تعریف نمود: «جانشینی بیمه‌گر را در کلیه حقوق اصلی و فرعی مربوط به یک رابطه حقوقی پایه و یا مربوط به اقامه دعوی مسئولیت مدنی علیه مسئول حادثه یا بیمه‌گر مسئولیت او و یا ضامن شخص مسئول، پس از پرداخت غرامت به بیمه‌گذار یا ذی‌نفع بیمه یا بیمه‌شده (برحسب نوع بیمه) در بیمه‌هایی که دارای جنبه خسارتی می‌باشند، قائم‌مقامی بیمه‌گر می‌گویند». این تعریف مبتنی بر متن ماده ۳۰ قانون بیمه است.

اصولاً دعوی قائم‌مقامی بیمه‌گر در بیمه‌های با ماهیت جبران خسارتی، قابل طرح می‌باشد و طبیعتاً در بیمه‌های با ماهیت سرمایه‌گذاری مانند بیمه عمر منتفی است.

ماده ۳۶ قانون بیمه فرانسه مصوب ۱۹۳۰م و ماده ۱۲-۱۲۱ قانون بیمه جدید مصوب ۱۹۷۶م نیز بیان می‌دارد: «بیمه‌گری که خسارت مندرج در بیمه‌نامه را پرداخته است در حدود خسارت پرداختی نسبت به حقوق و دعاوی بیمه‌شده در مقابل اشخاص ثالثی که فعل آن‌ها موجب ورود خسارت و در نتیجه تحقق مسئولیت بیمه‌گر شده قائم‌مقام می‌باشد».

اما در پاسخ به این پرسش که جایگاه قائم‌مقامی در فقه و حقوق اسلامی کجاست، می‌توان گفت «قائم‌مقامی شخصی» معنای رایج واژه قائم‌مقامی است و به موجب آن، شخص به واسطه انتقال مال یا تعهدی در حقوق عینی یا دینی، قائم‌مقام دیگری می‌گردد. قائم‌مقام قانونی به کسی می‌گویند که مستقیماً در قرارداد مداخله نداشته باشد، اما تأثیر قرارداد به دلیلی از متعاملان به وی سرایت می‌کند. قائم‌مقامان قانونی عبارت‌اند از: وارث، منتقل‌الیه و طلبکار (امامی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۴). به نظر برخی، قائم‌مقام قانونی کسی است که در حقوق و تکالیف طرف معامله، جایگزین وی می‌شود (صفایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۶۷).

۲. تحلیل مبنای رجوع بیمه‌گر

۱.۳. تحلیل و بررسی دعاوی مستقیم و قائم‌مقامی بیمه‌گر

در بحث رجوع بیمه‌گر به مسئول حادثه، نخست چندین نهاد به عنوان مبنا مطرح می‌شوند که دعاوی شخصی بر اساس نمایندگی، اداره فصولی مال غیر، مسئولیت مدنی و قائم‌مقامی در اثر پرداخت، چهار مبنای یادشده هستند. میان نمایندگی و قائم‌مقامی به‌روشنی اختلاف وجود دارد. اداره فصولی مال غیر نیز نمی‌تواند مبنای دعاوی قائم‌مقامی قرار گیرد، چراکه بیمه‌گر در راستای اجرای تعهد خویش غرامت را پرداخته و قصد اداره مال غیر را نداشته است. تاکنون مسئولیت مدنی و قائم‌مقامی از سوی حقوق‌دانان به عنوان دو مبنا برای رجوع بیمه‌گر به عامل زیان برگزیده شده است (کاتوزیان، ایرانلو، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۶۰).

۱.۱.۳. تحلیل دعاوی مستقیم

در زمینه اقامه دعاوی مستقیم علیه مسئول حادثه، ممکن است این احتمال مطرح شود که بیمه‌گر می‌تواند به این مطلب استناد کند که دین دیگری را پرداخته و اکنون دین را از او مطالبه می‌نماید. در موضوع پرداخت دین دیگری، کسی که دین را پرداخت می‌کند، یا از جانب او اذن داشته و یا بدون اذن پرداخته که معمولاً با قصد تبرع همراه است. تقسیم‌بندی فقه امامیه در موضوع پرداخت، دو مقوله پرداخت اذنی و تبرعی را مبنای تنظیم ماده ۲۶۷ قانون مدنی قرار داده است. درضمن، نوعی از پرداخت دین وجود دارد که مبتنی بر قرارداد و متفاوت از مفهوم پرداخت دین دیگری است، اما آن پرداخت با دین دیگری مرتبط است؛ مانند پرداخت بیمه‌گر

به ذی‌نفع بیمه. در این نوع پرداخت تبرع وجود نداشته، اذنی نیز وجود ندارد، بلکه اصولاً بیمه‌گر به تعهد خویش عمل نموده است. ارتباط دین پرداختی او با دین مسئول حادثه سبب می‌شود تا این شبهه مطرح گردد که پرداخت بیمه‌گر در زمره پرداخت دین دیگری است؛ درحالی که پرداخت بیمه‌گر به هیچ‌وجه پرداخت دین مسئول حادثه (نه با اذن و نه بدون آن) نیست. در قرن نوزدهم در فرانسه اقامه دعوی مسئولیت مدنی از سوی بیمه‌گر را با عنوان «اصیل» ممکن می‌دانستند (نه با عنوان پرداخت‌کننده دین دیگری و نه به عنوان قائم‌مقامی). قرارداد در حقوق بیمه به عنوان سبب و مبنای تعهد بیمه‌گر در مقابل زیان‌دیده می‌باشد. در فرضی که خسارت واردشده مسئولی ندارد، اصولاً بیمه‌گر موظف به ایفای تعهد بیمه‌ای خویش است، اما اگر خسارت مسئول داشته باشد، از دیدگاه صاحبان این تحلیل می‌توان گفت، این مسئول حادثه است که سبب پرداخت غرامت به بیمه‌گذار یا زیان‌دیده شده است. از دیدگاه ایشان، پرداخت غرامت معلول و مسبب است و آنچه سبب فعلیت تعهد بیمه‌گر به پرداخت غرامت گشته است، تنها فعل زیان‌بار واقع شده نیست، بلکه سبب قوی‌تری در این ملزم شدن بیمه‌گر وجود داشته که عبارت است از فعل یا ترک فعل پدیدآورنده زیانی که منتسب به مسئول حادثه است. چنین استدلال می‌شود که میان فعل زیان‌بار و ملزم شدن بیمه‌گر به پرداخت غرامت رابطه سببیت وجود دارد؛ به این نحو که اگر مسئول حادثه زیانی وارد نمی‌کرد، بیمه‌گر مجبور به پرداخت نمی‌شد و پرداخت بیمه‌گر نیز سبب کاسته شدن از دارایی او نمی‌گشت. از این رو، خسارتی که بیمه‌گر متحمل می‌شود همین پرداخت غرامتی است که در نتیجه بروز حادثه بر عهده وی قرار گرفته است و در واقع او در نتیجه ورود خسارت به زیان‌دیده اصلی ناچار از جبران خسارت شده و به این ترتیب از دارایی او نیز کاسته شده است (کاتوزیان، ایزانلو، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۰). در واقع با این نگاه، دعوی مسئولیت مدنی از باب تسبیب مطرح شده که مستند به ماده ۳۳۱ قانون مدنی است. این ماده مقرر می‌کند: «هرکس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد، باید از عهده نقص و قیمت آن برآید». به عقیده برخی حقوق‌دانان ایران پذیرش این تحلیل دشوار است، زیرا میان فعل یا تقصیر ثالث و ورود خسارت به بیمه‌گر رابطه سببیت وجود ندارد؛ چون سبب تعهد بیمه‌گر به پرداخت، قرارداد بیمه بوده است نه وقوع حادثه، بلکه حادثه تنها شرط اجرای این تعهد می‌باشد (همان).

اقامه دعوی مستقیم را بیمه‌گران فرانسوی نخست از آغاز قرن نوزدهم به استناد ماده ۱۳۸۲ قانون مدنی فرانسه مطرح کردند و رویه قضایی نیز اقامه این دعوا را با حمایت دکتترین اجازه داد (Groutel, 2008: p1018, Op.cit&Jacob, 1974: 209 & Picard et Besson, Op.cit: 495). این راه‌حل بیشتر از آنکه تحت تأثیر اصول کلی باشد، به خاطر نگرانی از عدالت تأیید شد. این

دعوا برای جلوگیری از بری شدن ثالث مسئول و برای اجتناب از جمع میان دو خسارت برای بیمه‌گذار پذیرفته شد (Picard et Besson, Op.cit). بیمه‌گران به پشتوانه دعوی مسئولیت مدنی در بیمه‌های غیرخسارتی نیز اقامه دعوا می‌کردند. وضعیت اقامه دعوی مسئولیت مدنی تا زمان صدور رأی ۶ ژانویه ۱۹۱۴ از شعبه مدنی (ممنوعیت واگذاری حق اقامه دعوی بیمه‌گر در برابر ثالث) ادامه داشت. به موجب این رأی، بیمه‌گر هیچ خسارتی را در اثر عمل ثالث متحمل نمی‌شود. در بیمه‌های خسارت، اختصاص یک دعوا علیه ثالث مسئول می‌تواند برای بیمه‌گر منفعت مجانی محض فراهم کند؛ لذا تقصیر ثالث هیچ تغییری در شروط قرارداد بیمه ایجاد نمی‌کند (Jacob, 1974, 209 & Picard et Besson, Op.cit & Groutel, 2008, 1019).

در فرانسه بیمه‌گران پس از ممنوعیت طرح دعوی مسئولیت مدنی، به بند ۳ ماده ۱۲۵۱ قانون مدنی متوسل شدند که به‌طور کلی متضمن قائم‌مقامی است. امروزه در فرانسه دکترین مانند رویه قضایی با تفسیر موسع این ماده اجازه می‌دهد که قائم‌مقامی قانونی از این باب نیز موضوع استناد قرار گیرد. رویه قضایی با صدور رأی ۱۴ دسامبر ۱۹۴۳ از شعبه مدنی تغییر نمود. این رأی بیان داشت که قائم‌مقامی ماده ۱۲۵۱ قانون مدنی با قائم‌مقامی بیمه‌گر مغایرتی ندارد (Jacob, 1974, 210)؛ به این ترتیب که هرگاه کسی دین دیگری را پردازد، این پرداختی که خود به لحاظ حقوقی ملزم به آن بوده است (مانند الزام ناشی از قرارداد بیمه)، اثر سقوط دین را در دارایی منفی وی نخواهد داشت (Lambert-Faivre, 1995, 432).

به عقیده برخی، روشن است که بیمه‌گر نمی‌تواند مستقیماً علیه ثالث با دعوی مسئولیت مدنی عمل نماید. دعوی مسئولیت با این استدلال شکل می‌گیرد که ثالث با عمل زیان‌بار خود به بیمه‌گذار زیان برساند و به این ترتیب بیمه‌گر نیز به سبب ورود زیان ناچار از جبران خسارت و پرداخت به زیان‌دیده می‌باشد؛ بنابراین به این وسیله از دارایی او کاسته می‌شود (Picard et Besson, 1977, 496). در مقابل گفته شده است، چنانچه ثالث مسئول به بیمه‌گذار زبانی وارد نمی‌ساخت، بیمه‌گر نیز متعهد به پرداخت خسارت نمی‌شد. اما از نظر مخالفان، در جبران خسارت از سوی بیمه‌گر، ثالث سبب تلقی نمی‌شود؛ چراکه لزوم اجرای قرارداد ناشی از تعهد بیمه‌گر می‌باشد. به بیان دیگر، حادثه شرط اجرای تعهد بیمه‌گر است و وفای به مفاد قرارداد بیمه نمی‌تواند ضرری تلقی گردد. بنابراین قرارداد بیمه میان تقصیر ثالث و پرداخت بیمه‌گر قرار گرفته و پرداخت بیمه‌گر جبران خسارت مشروط است (Picard et Besson, 1977, 496 et Lambert-Faivre, 1995, 432).

بیمه‌گر با پرداخت مبلغ خسارت بیمه‌ای متحمل زیان نمی‌شود، زیرا قرارداد بیمه قراردادی معوض بوده و پرداخت خسارت در مقابل حق بیمه پرداختی از سوی بیمه‌گذار است؛ در غیر

این صورت، بیمه‌گران همواره صنعتگرانی خسارت‌دیده خواهند بود. خطرهای بیمه‌ای اصولاً در پرتو نگرش مجموعه خسارت‌ها و حق بیمه‌ها سازماندهی می‌شود (Lambert-Faivre, Op.cit).

۳.۱.۲. تحلیل دعوای قائم‌مقامی بیمه‌گر

عده‌ای در بحث قائم‌مقامی، سقوط دین را موجبی برای نقد قائم‌مقامی دانسته‌اند. مازو، حقوق‌دان فرانسوی، از این اشکال اظهار شگفتی کرده و گفته است: «قائم‌مقامی در اثر پرداخت از میراث‌های حقوق روم است که بدین صورت در حقوق کنونی به‌جا مانده و باعث شگفتی حقوق‌دانان می‌شود که دین چگونه پس از پرداخت باقی می‌ماند و انتقال می‌یابد!» (مازو، دروس حقوق مدنی، ش ۸۶۱، به نقل از کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۷). اشکال این است که اصولاً به استناد قواعد عمومی حقوقی و ماده ۲۶۴ قانون مدنی، پرداخت وسیله سقوط تعهد می‌باشد؛ پس چگونه ممکن است در اثر سقوط تعهد، فردی قائم‌مقام گردد؟ در بیمه نیز این اشکال وجود دارد، زیرا بیمه‌گر پس از وقوع خسارت، با اجرای عقد، خود دین واردکننده زیان را نیز ادا کرده و سبب اعاده وضعیت شده است. در خصوص پرداخت بیمه‌گر باید پاسخ داد، تنها رابطه موجود میان بیمه‌گر و مسئول حادثه، وجود موضوعی مشترک (خسارت ایجادشده) برای دین هر دو آنهاست و با وجود موضوع واحد، دین هر یک مستقل و از جانب آن‌ها لازم‌الوفاست و این وجه اشتراک میان آن‌دو رابطه‌ای ایجاد نمی‌نماید. در فقه امامیه نیز اصولاً پرداخت از سوی مدیون یا مأذون از جانب او عامل سقوط دین است و مطلقاً پرداخت سبب سقوط دین نمی‌باشد. عده‌ای در پاسخ به این ایراد مطرح‌شده از سوی طرف‌داران دعوای مستقیم گفته‌اند که استدلال کنونی فرانسه و بلژیک آن است که پرداخت همیشه مسقط دین نیست، بلکه گاه ناقل دین است؛ به بیان دیگر، اثر اصلی پرداخت اکتاع طلبکار و اثر فرعی آن، سقوط دین می‌باشد. بر اساس این دیدگاه، ماهیت قائم‌مقامی عبارت‌است از: ترکیب انتقال طلب و وفای به عهد. اما واقعیت این است که در این گونه موارد سقوط دین اتفاق نمی‌افتد. به عقیده برخی، «وفای به عهد» هدف هر التزامی است و نباید آنچه را رخ می‌دهد سقوط تعهد نامید. گاه وفای به عهد سبب سقوط آن نمی‌شود و پرداخت‌کننده در رجوع به بدهکار، قائم‌مقام طلبکار می‌شود (مانند ماده ۲۷۱ قانون تجارت). قانون تعهدات سویس برخلاف قانون مدنی فرانسه وفای به عهد را در ردیف اسباب سقوط تعهد نیاورده است و احکام آن با عنوان اجرای تعهدات بیان می‌شود که برخی نویسندگان فرانسوی نیز از همین شیوه پیروی کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۴، ش ۶۹۶، ص ۱۱)؛ پس در دعوای قائم‌مقامی طلب طلبکار پس از پرداخت (برخلاف اثر طبیعی پرداخت) به جای آنکه سقوط کند، به پرداخت‌کننده منتقل می‌گردد. در نتیجه کلیه تضمین‌ها و امتیازها و اوصاف طلب به پرداخت‌کننده منتقل می‌شود. برخلاف دعوای شخصی که

پرداخت‌کننده شخصاً با پرداخت حقی را به دست می‌آورد، در دعوی قائم‌مقامی بر مبنای همان طلبی که طلبکار علیه مدیون داشته است، به او رجوع می‌کند. یعنی مطابق قواعد عمومی، قائم‌مقامی پس از پرداخت رابطه حقوقی قبلی تغییری نمی‌کند و فقط طلبکار اصلی جای خود را به طلبکار دیگر می‌دهد (دارویی، ۱۳۸۳، ص ۲۵).

اما به موجب قائم‌مقامی قانونی، بیمه‌گر اجراکننده حقوق بیمه‌گذار و به همان میزان جانشین حقوق وی می‌گردد؛ نه بیشتر و نه کمتر. در نتیجه بیمه‌گر باید بر مبنای دعوی بیمه‌گذار علیه ثالث یا بیمه‌گر او، اقامه دعوا نماید (Grouitel, j. berr, 1995, 101).

به عقیده فرانسوی‌ها، اگر بیمه‌گر بتواند حق بیمه محاسبه‌شده را نسبت به خسارت ناشی از تقصیر ثالث تعیین کند و به این ترتیب از مبلغ حق بیمه کم کند، وی قائم‌مقامی در حقوق بیمه‌گذار علیه ثالث را از دست نمی‌دهد. در ماده ۳۶ قانون بیمه سابق برای اصلاح و بهبود وضعیت بیمه‌گر نوشته شده بود، از این رو رویه قضایی قائم‌مقامی را جز در صورتی که بیمه‌گر دلیل معرف نرخ حق بیمه کم‌شده را به واسطه خسارت ناشی از ثالث ارائه ندهد، تأیید نمی‌کند (Picard et Besson, 1977, 496). متأسفانه در حقوق بیمه ایران، هیچ ضابطه‌ای بیمه‌گران را ملزم به کم کردن حق بیمه‌ها در این خصوص نکرده است. بیمه نباید باعث افزایش دارایی بیمه‌گذار شود. پس اگر بیمه‌گذار به ثالث مراجعه نموده باشد، دیگر حقی برای مراجعه به بیمه‌گر نخواهد داشت. بیمه عقدی مستقل تلقی می‌شود و ارتباطی به مسئول حادثه ندارد، بنابراین تعهدات بیمه‌گر سبب بی‌مسئولیتی مسئول حادثه و بی‌فایده شدن قواعد مسئولیت مدنی نخواهد شد و بیمه‌گر می‌تواند پس از جبران خسارت جانشین زیان‌دیده گردد (بابائی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸-۱۵۷). خواهیم گفت که این جانشینی اصولاً طبق قرارداد بوده است و پرداخت به‌خودی خود این اثر را نخواهد داشت.

در حقوق فرانسه قائم‌مقامی با پرداخت، نهادی حقوقی است که به موجب آن طلب پرداخت‌شده ثالث به نفع او باقی‌مانده، با تمام لواحق آن به وی منتقل می‌شود؛ هرچند که طلب در خصوص طلبکار ساقط می‌شود. یعنی در قائم‌مقامی با پرداخت، مدیون در برابر طلبکار بری‌الذمه می‌شود، ولی فوراً و هم‌زمان در مقابل طلبکار جدید (پرداخت‌کننده) با همان شرایط قبلی مدیون می‌گردد (m. planiol et g. ripere, Traité pratique de droit civil, N.1219). نقل از دارویی، همان، ص ۲۵.

۳.۱.۳. «الزام ناشی از عقد»، مبنای دعوی قائم‌مقامی بیمه‌گر

رابطه پرداخت بیمه‌گر با دین مسئول حادثه، مسئله مهمی است و توصیف دقیق این مسئله به حل مشکل کمک شایانی می‌کند. برابری میزان دین مسئول حادثه با میزان پرداخت بیمه‌گر

حکایت از آن دارد که ارتباط مهمی میان آن دو وجود دارد؛ تاحدی که می‌توانیم پرداخت بیمه‌گر را پرداخت دین دیگری بدانیم. ممکن است گفته شود پرداخت تبرعی در مقابل پرداخت همراه با اذن صرفاً به معنای پرداخت رایگان و بلاعوض می‌باشد؛ درحالی که از نوشته فقها این نکته برمی‌آید که پرداخت تبرعی به معنای «هرگونه پرداخت بدون اذن» است که قسیم پرداخت اذنی را به دلیل تجلی آن در پرداخت‌های تبرعی این‌گونه نام‌گذاری کرده‌اند. پس هر کس دین دیگری را تبرعاً (بدون داشتن اذن از جانب وی) بپردازد، به‌گونه‌ای که هیچ ضمانتی نداشته باشد، به سبب کاری که انجام داده است، متبرع شناخته می‌شود و حق رجوعی نخواهد داشت (علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۳۴۹). هر کس دین دیگری را تبرعاً بپردازد، حق رجوع به مدیون را ندارد، هر چند در پرداخت خود نیت رجوع به مدیون را نیز داشته باشد؛ اما اگر پرداخت را به امر مدیون و با نیت رجوع به او انجام داده باشد، نسبت به آنچه پرداخته است، حق رجوع خواهد داشت. در این خصوص حتی اگر نیت رجوع نکرده باشد، می‌تواند رجوع کند (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۶، ص ۱۵۵). ماده ۲۶۷ قانون مدنی در این موضوع الهام‌گرفته از فقه امامیه بوده است، اما باید توجه داشت که در حقوق ایران و فقه امامیه به‌طور مطلق نمی‌توان گفت که هرکس دین دیگری را بدون اذن او بپردازد، به‌هیچ‌وجه حق رجوع به مدیون را نخواهد داشت. به‌این‌ترتیب مواردی که فرد در آن ملزم به پرداخت بوده است، ملحق به پرداخت فرد مأذون می‌گردد. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت هرچند ارتباطی میان بیمه‌گر پرداخت‌کننده و مسئول حادثه مدیون وجود نداشته است و ندارد، اما باین‌حال، چون بیمه‌گر به‌واسطه قرارداد مبتنی بر قانون، متعهد به پرداخت بوده و این الزام به جبران زیان‌دیده انجامیده است، می‌توان مفهوم «اذن مدیون» را توسعه داده و گفت احتمالاً پرداخت بیمه‌گر در این موارد «در حکم پرداخت اذنی» است و شخص به موجب آن حق رجوع به مسئول را خواهد داشت و به‌این‌ترتیب، این دیدگاه دعوی شخصی بیمه‌گر را تقویت می‌نماید؛ به این شرح که وی دیگر به عنوان قائم‌مقام اقامه دعوا نمی‌کند، بلکه به عنوان اصیل علیه مسئول حادثه اقدام می‌نماید.

در قرارداد بیمه، بیمه‌گر با پرداخت به ذی‌نفع بیمه، به مفاد قرارداد عمل می‌کند. اثر عمل به قرارداد بیمه جبران خسارت فرد زیان‌دیده به‌طور کلی یا جزئی می‌باشد. اصولاً بیمه‌گر با اذن عامل زیان پرداخت نمی‌کند، چون او با عامل زیان بیگانه است و نیز نمی‌تواند قصد تبرع داشته باشد، زیرا از این قصد نفعی نمی‌برد.

از نگاهی دیگر، آنچه بیمه‌گر می‌پردازد، به‌هیچ‌عنوان ارتباطی با دین مسئول حادثه ندارد، بلکه به دلیل عمل به تعهد بیمه‌ای خویش است. در خصوص بیمه‌های خسارتی، هرچند بیمه‌گر به قرارداد خود عمل می‌کند، اما چون رابطه‌ای میان او و عامل زیان برقرار نیست، دین عامل زیان با پرداخت بیمه‌گر ساقط نمی‌شود؛ چراکه اصولاً پرداخت به مقتضای قرارداد

صورت می‌گیرد، نه از طرف مسئول حادثه. به تعبیر نویسندگان فرانسوی نیز بیمه‌گر با پرداخت خسارت به تعهد قراردادی خویش عمل نموده است و دین مسئول حادثه تعهدی مبتنی بر مسئولیت خارج از قرارداد است؛ بنابراین بیمه‌گر دین دیگری را نمی‌پردازد، بلکه قرارداد خودش را اجرا می‌کند. (Grouitel, 2008, 101) نقدی که بر این دیدگاه وارد شده این است که نمی‌توان نقش دین مسئول حادثه را به‌طور مطلق نادیده انگاشت، زیرا آن دین سرانجام شرط پرداخت غرامت از سوی بیمه‌گر و نیز تعیین‌کننده میزان آن می‌باشد؛ هرچند نمی‌توان گفت که بیمه‌گر خود، دین مسئول حادثه را نمی‌پردازد، اما می‌توان گفت که وی بدل دین مسئول را می‌پردازد.

از نگاه سوم، بیمه‌گر نه خود دین مسئول حادثه را می‌پردازد و نه صرفاً به تعهد بیمه‌ای خویش عمل می‌کند، بلکه پرداخت وی به دلیل تطابق میزان آن با میزان دین مسئول حادثه، بی‌نیاز شدن زیان‌دیده از رجوع به مسئول حادثه به دلیل جبران خسارت انجام‌شده از سوی بیمه‌گر و نیز وجود نقش تعیین‌کنندگی خسارت از طرف مسئول حادثه در تحقق و میزان غرامت بیمه‌ای صورت می‌گیرد. پرداخت بیمه‌گر نه کاملاً مرتبط و نه کاملاً بی‌ارتباط با دین مسئول حادثه است. بر این اساس، به موجب پرداخت بیمه‌گر وی می‌تواند به جای زیان‌دیده به مسئول حادثه رجوع نماید.

از طرف دیگر، وجود یک شرط بنایی (ارتکازی)^۱ میان بیمه‌گذاران و بیمه‌گران، رجوع بیمه‌گر را موجه می‌سازد. نوعاً تمامی بیمه‌گذاران تمایل دارند از اقامه دعوی علیه مسئول حادثه خودداری کنند و این حق را به بیمه‌گر انتقال دهند. بیمه‌گذاران به دلیل حفظ حقوق خویش پس از پرداخت به این انتقال تمایل دارند. در عمل همواره قائم‌مقامی به عنوان شرط ضمن عقد در فرم‌های رایج قرارداد بیمه موجود بوده و هست. اما در فرض قانونی بودن آن و سکوت قرارداد نیز می‌توان گفت که در عمل همواره یک شرط میان بیمه‌گران و بیمه‌گذاران در زمینه اعطای حق رجوع وجود دارد. بنابراین با تکیه بر وجود این شرط بنایی در نوع قراردادهای بیمه، می‌توان قائم‌مقامی قانونی را بر قائم‌مقامی قراردادی استوار ساخت و الزام قانون‌گذار را در راستای حمایت از این شرط مبنای دعاوی قائم‌مقامی قرار داد. به این ترتیب به نظر می‌رسد که مشروعیت قائم‌مقامی قانونی خود ریشه در قائم‌مقامی قراردادی دارد؛ پس قائم‌مقامی به

۱. شرط بنایی (ارتکازی) در عقد ذکر نمی‌شود، اما طرفین در ضمن عقد بر آن اتفاق نظر دارند؛ مانند اینکه گفته‌اند: «فللمستأجر أن يفسخ نظراً إلى أن تسليم العين و ابقائها عند المستأجر شرط ارتكازی فی ضمن العقد...» (خوئی، کتاب الاجاره، ۱۳۶۵، ص ۱۹۴) و نیز گفته شده است: «...إن التسليم شرط ارتكازی فی صحة كل عقد معاوضي فلا يوجب تخلفه إلا الخيار...» (خوئی، همان، ص ۳۲۳).

نوعی نتیجه ناشی از عقد است، به این صورت که بیمه‌گذاران ضمن اینکه برای جبران خسارت به بیمه تکیه می‌کنند، به نوعی می‌خواهند صرفاً به دریافت مبلغ بیمه رضایت دهند و این حق قابل مطالبه از مسئول را به طرف عقد بیمه واگذار نمایند. «نظریه الزام»، بیمه‌گذاران، بیمه‌گران و اشخاص ثالث را بر آن می‌دارد تا از این قائم‌مقامی پیروی کنند.

صاحب مفتاح‌الکرامه با ادعای اجماع درباره جواز رجوع پرداخت‌کننده دین دیگری، فرموده‌است: کسی که دین دیگری را بدون اینکه ضامن (ملزم) باشد و مأذون هم نباشد بپردازد، حق رجوع ندارد (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۸۷). مفهوم مخالف این سخن آن است که اگر پرداخت‌کننده ضامن پرداخت به مدیون باشد، حتی در صورت مأذون نبودن نیز رجوع به مدیون برای او ممکن است. بنابر این عبارات، می‌توان مبناي رجوع قانونی را با تعبیر «الزام ناشی از ضمان یا تعهد قراردادی» بیان نمود. هرچند شاید بر مبناي سخن وی بتوان گفت که «پرداخت»، ملزم‌به بوده و بیمه‌گر در نتیجه عمل به ملزم‌به قائم‌مقام گردد. اما باز اشکالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه شرط چنین الزامی پرداخت دین دیگری است؛ درحالی که بیمه‌گر دین خود را می‌پردازد. اما این اشکال قابل دفع است، به این صورت که بیمه‌گر نه تنها به تعهد خود عمل می‌کند، حکماً دین مسئول را نیز می‌پردازد؛ چراکه ممکن است گفته شود که اذن در اینجا توسعه داده شده و پرداخت بیمه‌گر پرداخت در حکم مأذون است.

۲.۳. نهادهای مشابه قائم‌مقامی بیمه‌گر در فقه و حقوق اسلامی

یک راه مناسب برای شناخت بهتر ماهیت و مبناي قائم‌مقامی بیمه‌گر، بررسی نهادهای مشابه آن است. فایده دیگر مطالعه این نهادها، بررسی دقیق‌تر در باب نبود یا وجود نهاد «قائم‌مقامی با پرداخت» در حقوق ایران می‌باشد. موارد مشابهی برای قائم‌مقامی بیمه‌گر در قوانین ایران وجود دارد که از آن جمله می‌توان به قائم‌مقامی قانونی شخص غاصب، مرتهن (در مورد رهن مکرر) و شخص ثالث پرداخت‌کننده وجه سند تجاری اشاره نمود. در حقوق فرانسه به دلیل وجود نظام قائم‌مقامی با پرداخت در قانون مدنی، مواد مشابه ماده ۱۲-۱۲۱ قانون بیمه وجود دارد.

۱.۲.۳. قائم‌مقامی قانونی غاصب

به موجب ماده ۳۱۸ قانون مدنی، غاصبی مدیون مال است که آن را تلف کرده باشد و دیگری هم که با استیلاي نامشروع خود آن مال را غصب نموده اما آن را تلف نکرده‌اند، مسئول خواهند بود. پس اگر مسئولی دین تلف‌کننده مال را بپردازد، به این وسیله قائم‌مقام مالک می‌شود و می‌تواند از این طریق به مدیون رجوع نماید. بر اساس فقه امامیه در تعاقب ایادی

غاصبان، مالک می‌تواند به هر غاصبی که بخواهد و یا به همه آن‌ها مراجعه نماید، زیرا هر کدام محکوم به رد عین یا قیمت هستند (نجفی ۱۳۶۷، ج ۳۷، ص ۳۳، ر.ک. در مبحث بیع مال غیر به نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۷، ص ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲). اگر یکی از غاصبان عین یا مبلغ را بپردازد، در اثر پرداخت جانشین مالک در رجوع به متلف خواهد شد. در نتیجه این جانشینی، غاصبی که خسارت مالک را جبران نموده، از غاصبی که مال در دست او تلف شده است، طلبکار می‌شود. پس ترتیب امکان رجوع این غاصب به متأخران خود به قائم‌مقامی مالک است، نه بر مبنای ضمان آن‌ها در برابر او. به گفته برخی، پرداخت دین دیگری می‌تواند نتیجه تراضی ثالث با مدیون یا دائن باشد، اما در فرض ما قائم‌مقامی قانونی است (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۶).

اما باید دید در فقه امامیه چرا غاصب می‌تواند به تالف مراجعه نماید؟ آیا او واقعاً با پرداخت به مالک، قائم‌مقام او می‌شود؟ پاسخ برخی آن است که اگر غاصبی دین غاصب متلف را بپردازد، به حکم شرع قهراً و خودبه‌خود مالک آنچه متعلق به صاحب مال بوده است می‌گردد و همین نشان‌دهنده تأیید نهاد «قائم‌مقامی با پرداخت» است. نظریه «مالکیت قهری شرعی» را مرحوم صاحب‌جواهر مطرح نموده است. اما در برابر این نظر، می‌توان گفت با اینکه نتیجه قائم‌مقامی غاصب پرداخت‌کننده، انتقال طلب به اوست، اما نباید این دو مفهوم را با هم خلط نمود. در مسئله تعاقب‌یادی غاصبان، غاصب دین خویش را می‌پردازد؛ دینی که با فعل غاصبان او پدید آمده و ضرورت پرداخت آن در باب غصب دلیل قانونی خاصی دارد. همچنین برای مراجعه غاصب به غاصبان متأخر و به شخص غاصب متلف، دلیل مستقلی وجود دارد که به هیچ‌وجه قابل سرایت به دیگر موارد پرداخت (پرداخت بیمه‌گر) نیست؛ پس به این ترتیب نمی‌توان برای قائم‌مقامی با پرداخت مبنایی در نظر گرفت. برخی استادان نیز پس از طرح این مطلب که غاصب، قائم‌مقام غاصب متلف می‌گردد، برای تأیید قائم‌مقامی با پرداخت، قائم‌مقامی بیمه‌گر را به عنوان شاهد و نظیر قائم‌مقامی غاصب ذکر می‌کنند که خود ریشه در حقوق فرانسه داشته و مبتنی بر نهاد قائم‌مقامی در اثر پرداخت است (همان) که این استدلال تردیدبرانگیز می‌باشد.

مرحوم شیخ انصاری، سخن مرحوم صاحب‌جواهر را نقد کرده و گفته است، در خطاب ضمان نسبت به کسی که تلف‌کننده مال است و غیر او فرقی نیست. ضمان در مورد یکی، ذمی و در مورد دیگری شرعی است و با جریان قاعده «علی‌الید» نسبت به هر دو به‌طور مساوی حکم می‌شود. شیخ این‌گونه وارد نقد شده که قابل تصور نیست که غاصبی غیر از تلف‌کننده مال، آنچه را بر ذمه تلف‌کننده مال است، به‌صرف دفع بدل تملک نماید، زیرا سبب اختیاری یا قهری برای این تملک وجود ندارد؛ بنابراین به مجرد ادای دین از سوی غاصب اول، حق مالک نسبت به تلف مال ساقط می‌شود، زیرا پس از آنکه خسارتی تدارک دیده شود، دیگر موضوعی

برای تدارک وجود نخواهد داشت.^۱ این استدلال یادآور اشکال وارد شده بر قائم‌مقامی است؛ پرداخت سبب سقوط دین است و پس از آن چیزی باقی نمی‌ماند تا پرداخت‌کننده به وسیله آن قائم‌مقام گردد. به این ترتیب در بحث قائم‌مقامی، سقوط دین را موجبی برای نقد قائم‌مقامی دانسته‌اند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، مازو، حقوق‌دان فرانسوی، از این مسئله اظهار شگفتی کرده که «دین چگونه پس از پرداخت باقی می‌ماند و انتقال می‌یابد!». اشکال این است که اصولاً به استناد قواعد عمومی حقوقی و ماده ۲۶۴ قانون مدنی، پرداخت وسیله سقوط تعهد می‌باشد؛ پس چگونه ممکن است در اثر سقوط تعهد، فردی قائم‌مقام گردد؟!

به باور یکی از فقهای معاصر، رجوع سابق به لاحق پس از ادای دین از احکام عقلائیه در موارد ثبوت ضمان است و شارع آن را رد نکرده و همین امر برای جواز رجوع به ید لاحق کافی است (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۴) مرحوم سیدمصطفی خمینی به نقد نظر مرحوم صاحب جواهر پرداخته و گفته است: در معاوضه، رضای مضمون‌له و اختیار ضامن شرط است که در این مورد منتفی است. همچنین این نظر مشهور که ایادی سابق را در رجوع به ایادی لاحق محق می‌دانند، پذیرفتنی نیست، زیرا مستند رجوع ید سابق به ید لاحق، «قاعده علی‌الید» است که نمی‌توان آن را پذیرفت و تنها در صورت غرور و اتلاف است که ید سابق حق رجوع به ید لاحق را پیدا می‌کند؛ آن هم به استناد ادله هر یک از قاعده غرور و اتلاف (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۴۵). در فرض تعاقب ایادی تعدد ضمان وجود ندارد، زیرا آنچه معقول و مورد تأیید عرف است، آن است که آنچه با اخذ برعهده آخذ آمده آن است که حفظ مال و رد آن به صاحبش بر او واجب است و در صورت عیب و نقص مال باید آن را تدارک نماید و قاعده در مورد تلف مال نیز ساکت است و تعدد ضمان نیز وجود ندارد. قاعده «علی‌الید» فقط بر حکم تکلیفی دلالت می‌کند و حکم وضعی از آن استفاده نمی‌شود، زیرا دلالت جارو مجرور در عبارت «علی‌الید» بر ضمان دلالتی ندارد و بنابراین برای ضمان باید به سایر اسباب ضمان تمسک نمود. لذا نمی‌توان در تعاقب ایادی به قاعده علی‌الید استناد کرد (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۴۰). ضمان ید در مواردی مانند ید غاصب بر دلیل عقلی متکی است و همین امر کفایت می‌کند. در دیگر زمینه‌ها نیز مانند مقبوض به عقد فاسد، سایر قواعد در استناد به ضمان آخذ نقش ایفا کرده‌اند؛ مانند قاعده اقدام که به آن استناد شده است نه قاعده علی‌الید. دلیل دیگر آنکه در سند قاعده نیز خدشه وجود دارد (نک: خویی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۳۲۱-۳۲۲). به علاوه اینکه در نسخه‌های آن اختلاف به چشم می‌خورد و با حذف این قاعده از صفحه ادله مربوط به ضمانات، خدشه‌ای به ادله وارد نمی‌شود.

۱. این نکته همان اصل ممنوعیت یا امتناع جبران مجدد خسارت است.

حال بر فرض که دلالت قاعده علی‌الید را بر ضمان بپذیریم، قاعده بر اینکه هر ید لاحقی نسبت به ید سابق ضامن است دلالت دارد تا زمانی که عین، مثل یا قیمت مال را به مالک یا ید سابق بپردازد. احتمال دوم آنکه قاعده فقط بر ضمان گیرنده مال از مالک دلالت دارد و احتمال آخر و مشهور آن است که قاعده، دلالت بر ضمان هر ید لاحقی در برابر ید سابق خود دارد و این ضمان تا زمانی که مال به مالک داده شود وجود دارد (موسوی خمینی، همان، ص ۴۴۲-۴۴۳). صدر قاعده دلالت عام ندارد. برخی خواسته‌اند از صدر حدیث یعنی عبارت «علی‌الید مأخذت» معنای عموم را برداشت نمایند؛ به این نحو که گفته شود «هرکس هر آنچه را از مالک مال یا غیر او گرفته بر عهده دارد». به نظر می‌رسد تنها در صورتی می‌توان ضمانی برای ایادی متعاقبه متصور شد که بتوان به این عموم استناد کرد و در غیر این صورت تعاقب ایادی معنا ندارد (همان، ص ۴۴۳).

ذیل حدیث یعنی عبارت «حتی تؤدیه» در معنای خاص ظهور دارد؛ به این صورت که ظهور عرفی ادای مال، ادای مال به مالک است نه ادای آن به ید دوم و سوم. آن چه عقلاً برداشت می‌شود این است که ید دوم فقط در برابر ید اول ضامن است؛ هرچند مالک را هم بشناسد و مالک حق ندارد به کسی جز ید اول رجوع نماید. بنابراین آنچه مشهور شده که مالک می‌تواند به هریک از ایادی مراجعه کند، مبرهن و عقلایی نیست. اگر بپذیریم که قاعده بر ضمان کل ایادی دلالت دارد، باز هم نمی‌توان دلالت آن را در مورد استحقاق مالک در رجوع به تمامی ایادی پذیرفت. (همان، ص ۴۴۴) اما این ظهور در صورتی قابل استناد است که فعل «تؤدی» را فعل معلوم بدانیم. اما از آنجا که هر دو احتمال یعنی معلوم و مجهول بودن کلمه وجود دارد، از این رو نمی‌توان به ظهور استناد نمود و آن را منصرف به رجوع مالک به ید اول دانست (سعدی، ۱۳۹۰، در دست انتشار). اما به نظر می‌رسد در فروض معلوم یا مجهول بودن فعل «تؤدی»، استناد به ظهور عبارت را بی‌اعتبار نمی‌سازد.

به این ترتیب با نظریه اخیر، مسئله ضمان ایادی متعاقب متفتی می‌گردد و دیگر مسئله قائم‌مقامی احد از ایادی به جای مالک مطرح نمی‌شود؛ چراکه تنها یک نفر نسبت به مالک بدهکار است. استدلال مخالف مشهور بسیار قوی و قابل اعتماد است. اما قانون مدنی در ماده ۳۱۸ به تبع مشهور فقها به مسئله تعاقب ایادی پرداخته است.

نتیجه اینکه، این دیدگاه مرحوم شیخ به معنای نپذیرفتن اصل قائم‌مقامی در اثر پرداخت است و صرف دفع بدل (پرداخت) هیچ حقی برای دافع به وجود نمی‌آورد، زیرا تدارک خسارت گفته شده از سوی ضامن نسبت به مالک صورت می‌گیرد؛ یعنی شخص غاصب در قبال مالک مسئولیت دارد و این پرداخت موضوع تدارک را متفتی می‌کند. اما در قائم‌مقامی،

پرداخت از سوی بیمه‌گر به بیمه‌گذار هیچ ارتباطی به خسارتی که مسئول حادثه ایجاد کرده است ندارد و آنچه پرداخت می‌شود، مبتنی بر قرارداد است نه خسارت.

عبارت شیخ بیانگر نظر مشهور است و این مسئله، خود به قوت آن می‌افزاید.

همچنین در رد قائم‌مقامی در اثر پرداخت، می‌توان گفت که هر یک سابق می‌تواند به یک لاحق رجوع کند مادامی که غار یا متلف نباشد. رجوع سابق به لاحق تنها زمانی جایز است که یک سابق هر آنچه از مثل یا قیمت در ذمه دارد، بپردازد (شرط پرداخت)^۱ و این به دلیل آن است که ضمان موجود طولی بوده و یک لاحق ضامن خسارت و بدل آن چیزی است که یک سابق در اختیار او گذارده است (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۰۲). بنابراین صرف وجود عنوان «پرداخت»، ولو پرداخت‌کننده ضامن پرداخت باشد، حقر رجوعی برای یک سابق نسبت به یک لاحق ایجاد نمی‌کند تا بتوان گفت در فقه امامیه پرداخت موجب قائم‌مقامی می‌گردد. بنابراین ظاهراً رجوع نیاز به دلیل خاص دارد. هرچند پرداخت یک سابق به مالک نیز شرط رجوع او به یک لاحق است، اما سبب قائم‌مقامی در مورد تعاقب ایادی، وجود ضمان طولی میان ایادی متعاقب است. بنابراین نمی‌توان این مورد را با قیاس مبنا یا نظیری واقعی برای قائم‌مقامی با پرداخت تلقی نمود و آن را نظیری برای قائم‌مقامی بیمه‌گر در اثر پرداخت دانست.

۲.۲.۳. قائم‌مقامی قانونی مرتهن در رهن مکرر

در موضوع رهن مکرر، در صورتی که توافقی در میان مرتهنان نباشد، به موجب نص قانون ثبت، قائم‌مقامی در اثر پرداخت، در رهن مکرر مجوز رجوع مرتهنان به یکدیگر خواهد بود. به حکم ماده ۳۴ مکرر این قانون، دو شخص به ترتیب مالی را در رهن خود دارند؛ ابتدا حقوق بستانکار نخستین استیفا می‌شود و بعد نوبت به بستانکار دوم خواهد رسید و وی از باقیمانده رهن استفاده می‌کند. در این فرض بستانکار دوم می‌تواند طلب بستانکار اول را بپردازد و نسبت به استیفای طلب خود از مال مرهون، قائم‌مقام بستانکار اول گردد. به عقیده برخی، این مورد از موارد جانشینی در اثر پرداخت در حقوق ایران است (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۷). این مقررۀ قانون ثبت، برگرفته از حقوق فرانسه است و چنانچه در مبانی حقوق ایران نتوان مبنايي برای قائم‌مقامی با پرداخت پیدا کرد، به تبع نمی‌توان از این موارد برای اثبات حق رجوع بیمه‌گر استفاده نمود.

در مباحث فقهی رهن مکرر، از عامل «پرداخت» به وسیله مرتهن دوم سخنی به میان نیامده است. بنابراین رجوع مرتهن دوم به قائم‌مقامی از مرتهن اول به بدهکار بابت دریافت کل دین

۱. این شرط پرداختی است که در قائم‌مقامی بیمه‌گر در فرانسه وجود دارد. از نظر ما در حقوق ایران هیچ‌کدام از این پرداخت‌ها نمی‌تواند به تنهایی به وجود آورنده قائم‌مقامی باشد.

می‌تواند از باب مصالحه یا انتقال تعهد به نفع مرتهن دوم در قبال پرداخت مبلغی به جای مال مرهونه باشد و در فرضی که توافقی به عمل نیامده باشد، حکمی برای رجوع داده نشده است و این پرداخت در قالب قواعد پرداخت اذنی و تبرعی قابل بررسی است (ر.ک. علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۳۴۹). لذا به جای عامل پرداخت، عامل «اذن» یا «اجازه» است که قائم‌مقامی را محقق می‌سازد (ر.ک. حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۱۹). این رهن «با توافق میان مرتهنان و با اجازه مرتهن» و بدون برهم زدن رهن اول حاصل می‌گردد.

۳.۲.۳. قائم‌مقامی قانونی پرداخت‌کننده سند تجاری

به استناد ماده ۲۷۱ قانون تجارت، شخص ثالثی که وجه برات را پرداخته، دارای تمام حقوق وظایف دارنده برات است. همچنین به استناد ماده ۲۴۹ همان قانون، صادرکننده برات، محال علیه و ظهرنویس‌ها در برابر دارنده برات مسئولیت تضامنی دارند. ظهرنویس‌ها مدیون نیستند، ولی برای تضمین حق دارنده برات مسئول پرداخت آن قرار می‌گیرند؛ پس هرگاه دارنده به یکی از آن‌ها رجوع کند، ظهرنویس پرداخت‌کننده نیز به قائم‌مقامی او حق رجوع به برات‌دهنده و ظهرنویس‌های پیش از خود را که در مسیر استقرار دین بر ذمه برات‌دهنده واقع شده‌اند دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۸). اما این قائم‌مقامی مطلق بوده، تنها در مورد افراد مأذون نیست. اگرچه قانون می‌گوید که وی در همه حقوق شخص اصیل، جانشین او می‌شود، اما این‌گونه نیست. به این ترتیب، این حکم قانونی خاص، تابع حکم قانون‌گذار فرانسه بوده و تنها بر روابط تجاری حاکم است.

نتیجه

۱. اقامه دعوا از سوی بیمه‌گر با عنوان دعوای مسئولیت از باب تسبیب ممکن نیست، زیرا میان فعل یا تقصیر ثالث و ورود خسارت به بیمه‌گر رابطه سببیت وجود ندارد. ممکن است گفته شود که پرداخت بیمه‌گر پرداخت دین دیگری (مسئول حادثه) است؛ هرچند بیمه‌گر با مسئول حادثه مرتبط نبوده و محال است که از سوی وی مأذون باشد، اما به دلیل الزامی که در پرداخت به موجب مقررات بیمه‌ای و عقد بیمه داشته، او را در حکم مأذون دانسته، مستقیماً حق رجوع به مسئول حادثه را پیدا می‌کند.

۲. قائم‌مقامی در اثر پرداخت، ریشه در حقوق فرانسه دارد و در حقوق ایران و مبانی آن اثری از آن دیده نمی‌شود. وجود یک شرط بنایی (ارتکازی) در نوع قراردادهای بیمه نشانگر آن است که تمام بیمه‌گذاران به‌نوعی تمایل دارند که خسارت خود را تنها از راه دریافت غرامت بیمه جبران کرده، از اقامه دعوا خودداری کنند و آن را به بیمه‌گر واگذار کنند. نظریه

الزام ناشی از عقد بیمه‌گذاران، بیمه‌گران و اشخاص ثالث را بر آن می‌دارد تا از قائم‌مقامی پیروی کنند.

۳. از نظر مرحوم شیخ انصاری قابل‌تصور نیست که غاصبی غیر از تلف‌کننده مال آنچه را که بر ذمه تلف‌کننده مال می‌باشد، به‌صرف دفع بدل تملک نماید؛ زیرا سبب اختیاری یا قهری برای این تملک (و در نتیجه تحقق قائم‌مقامی با پرداخت) وجود ندارد.

۴. قائم‌مقامی پرداخت‌کننده وجه اسناد تجاری و مرتهن و غاصب، بر ادله ویژه خود تکیه دارد و قابل‌قیاس در موارد مشابه دیگر نیست.

۵. برخی دیدگاه‌های فقهی، برخلاف نظر مشهور، رجوع یکی از غاصبان به دیگران را در فرض تعاقب ایادی با ادله بسیار محکمی منتفی می‌سازد که نهاد قائم‌مقامی در اثر پرداخت را تضعیف می‌کند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. امامی، سیدحسن (۱۳۶۳). حقوق مدنی. ج ۱، چاپ چهارم، قم، نشر کتابفروشی اسلامیه.
۲. ایزانلو، محسن (۱۳۸۶). جزوه حقوق بیمه (دوره کارشناسی). تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۳. ایزانلو، محسن (بهار ۱۳۸۷). مقاله استرداد مزایای تأمین اجتماعی از محل دین مسئولیت مدنی (مطالعه تطبیقی). فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، ش ۱، صص ۴۹-۲۹.
۴. ایزانلو، محسن، (۱۳۹۰). مقاله شرط مخالف قائم‌مقامی بیمه‌گر، در دست انتشار.
۵. بابائی، ایرج، (۱۳۸۳). حقوق بیمه. چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. ج ۴، تهران، انتشارات گنج دانش.
۷. داروئی، عباسعلی (۱۳۸۳). قائم‌مقامی با پرداخت (رساله دکتری). دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۸. سعدی، حسین‌علی (۱۳۹۰). ضمان ید (تقریر مباحث حضرت آیت الله آقای مهدوی کنتی). جزوه در دست انتشار.
۹. شهیدی، مهدی (۱۳۷۷). آثار قراردادها و تعهدات. ج ۳، تهران، نشر حقوقدان.
۱۰. صفایی، سیدحسین (۱۳۸۷). دوره مقدماتی حقوق مدنی. ج ۲، تهران، انتشارات میزان.
۱۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲). مسئولیت مدنی. غصب و استیفاء. ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. کاتوزیان، ناصر و ایزانلو، محسن (۱۳۸۷). مسئولیت مدنی. ج ۳، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. کریمی، آیت (۱۳۷۲). بیمه اموال و مسئولیت. ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده امور اقتصادی.

ب) عربی

۱. حسینی‌عاملی، جواد (۱۴۱۹). مفتاح‌الکرامه فی شرح قواعد‌الاعلامه. ج ۵، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۳). معجم رجال‌الحديث. ج ۹، بی‌جا.
۳. علامه حلی (۱۴۲۵). تذکره الفقهاء. ج ۱۴، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت (علیهم‌السلام).
۴. فاضل‌لنکرانی، محمد (۱۴۱۶). القواعد الفقهیه. ج ۱، قم، نشر مهر.
۵. موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹). القواعد الفقهیه. قم، نشر الهادی.

۶. موسوی خمینی، سیدمصطفی (۱۴۱۸). کتاب البیع. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۷. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷ش). جواهرالکلام فیشرح شرائع الإسلام. ج ۲۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۸. ----- (۱۳۶۷ش). جواهرالکلام فیشرح شرائع الإسلام. ج ۳۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

ج) خارجی

1. Groutel, Hubert, Fabrice Leduc, 2008, **Traite du contrat d'assurance terrestre**, T1, paris, LGDJ.
2. Groutel, Hubert & j.berr, claude, 1995, **Droit des assurances**, paris, Dalloz.
3. Lambert-Faivre (Yvonne), 1995, **Droit des assurances**, paris, Dalloz.
4. Jacob, Nicolas, 1974, **Les assurances**, paris, Dalloz.
5. Picard, Maurice & Besson, André, 1977, **Les assurances terrestres en droit français**, T1, Le contrat d'assurances, paris, Dalloz.

Archive of SID